

نشریه ادبیات تطبیقی
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه شهید باهنر کرمان
سال ۸، شماره ۱۵، پاییز و زمستان ۱۳۹۵

بررسی تطبیقی صبغه اشرفی شعر عنصری و ابن معتر

محمود حیدری*^۱

حجت‌الله هاشمی^۲

چکیده:

ادبیات، بازتاب‌دهنده و ضعیف اجتماعی ادیب و شرایط اجتماعی زندگی او است. براساس مکتب اروپای شرقی ادبیات تطبیقی، عوامل اجتماعی، نقش مؤثری در ایجاد ادبیات دارد و هرگاه دو جامعه در درجه یکسانی از پیشرفت اجتماعی و اقتصادی باشند، این امر، منجر به ظهور تشابه زیاد در ادبیات آنها می‌شود. یکی از بارزترین وجوه شعری عنصری، قصیده‌پرداز مشهور قرن چهارم و ابن معتر عباسی، صبغه اشرفی و ذکر آثار و مظاهر آن است. بی‌تردید، شرایط زندگی دو شاعر در دربار و تمکن مالی آنها، در به‌کارگیری عناصر و مظاهر اشرفی در شعر آن دو بسیار مؤثر بوده است. این جستار، براساس شیوه توصیفی - تحلیلی و با مقایسه شعر این دو شاعر و پرداختن به مصداق‌های اصلی و مهم صبغه اشرفی در شعر آنها، نشان می‌دهد که رنگ اشرفی و صور خیال مبتنی بر محیط درباری در شعر دو شاعر، بسیار محسوس و ملموس است؛ با این تفاوت که سایه مدح و ستایش بر وصف های اشرفی عنصری چیره شده اما ابن معتر در وصف‌های اشرفی خود، کمتر از مدح و ستایش بهره گرفته است.

واژه‌های کلیدی: عنصری، ابن معتر، صبغه اشرفی، ادبیات تطبیقی.

^۱ - استادیار بخش زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه یاسوج: mahmoodhaidari@yahoo.com

^۲ - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه یاسوج: hojathashemi6@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۰/۳

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۹/۱۶

۱- مقدمه

ویژگی اشرافی بودن شعر در همه کشورهای و فرهنگ‌ها، از دیرباز در آثار ادبی هر کشور منعکس شده است. گزینش عناصر اشرافی که متأثر از زندگی در کاخ‌ها و قصرهای پادشاهان بوده است، در دوره‌های مختلف شعر پارسی قدیم، محسوس و نمایان است. درباریان، بویژه پادشاهان، با انگیزه‌های گوناگون سیاسی یا شخصی، شاعران و نویسندگان را به کارگیری عناصر اشرافی در نوشته‌های خود، تشویق و ترغیب می‌کردند.

شعر فارسی از ابتدا در خدمت اشراف و دربار بوده است. شاعران، دربار پادشاهان را ملجأ و مأمن خود قراردادند تا در کنف حمایت آنها، امرار معاش کنند و عمدتاً نیاز شاعران و دربار به همدیگر دوجانبه بوده است. از یک طرف، درباریان مشوق اصلی و حامی مهم شاعران بودند و ضمن تأمین زندگی مادی، امنیت جانی و مالی آنها را تأمین و تضمین می‌کردند و از طرف دیگر، برای گسترش صیت و آوازه و شرح فتوحات و لشکرکشی‌ها و مدح و ستایش، پادشاهان به شاعران نیاز جدی داشتند و اغلب تلاش می‌کردند تا خود را شعر دوست و ادیب‌پرور جلوه دهند. «شاعران، به چند جهت، همواره می‌کوشیده‌اند که تصویرهای شعری خود را از عناصر زندگی اشرافی برگزینند: نخست اینکه از چیزهایی سخن بگویند که در دسترس توده مردم نیست... نکته دیگر اینکه گویا در ضمیر شاعران چنین مرتسم شده بوده است که زندگی مردم عادی ارزشی ندارد و عناصر و اجزای آن پایدار نیست.... گذشته از این نکته‌ها، مخاطبان اهل شعر یعنی پادشاهان و امیران، خود از عوامل مؤثر در این امر بوده‌اند که شاعر از عناصری سخن بگوید که در زندگی مخاطب او وجود دارد.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: ۲۹۰-۲۸۹)

۱-۱- بیان مسئله

عنصری، به عنوان استادالشعرای دربار غزنوی، متناسب با ذوق ایرانی، عناصر اشرافی را در شعر خود انعکاس داده است تا جایی که درخت را لعبت می‌بیند و باد را طبله عطار و سوسن را سیم سپید می‌انگارد و شعر این معتز، شاعر و صاف دوره عباسی، نیز کاملاً رنگ و روی اشرافی دارد و متأثر از محیط زندگی خود، یعنی کاخ‌ها و قصرها بوده است. بنابراین، مسئله اصلی این پژوهش، مقایسه بازتاب صبغه اشرافی در شعر عنصری و ابن معتز دو استاد

چیره‌دست و صف در شعر فارسی و عربی، است و بر این فرضیه استوار است که خیال آنها در وصف، متأثر از محیط زندگی اطرافشان بوده‌است.

۱-۲- پیشینه تحقیق

علاوه بر کتاب «صور خیال در شعر فارسی» که تصویرهای شعری عنصری را از دید اشرافی، روشن و محسوس می‌داند، مقاله «مقایسه اشعار وصفی ابن معتر و منوچهری دامغانی» از جعفر دلشاد و الهام قربان نژاد (۱۳۸۹)، تمایل دو شاعر را به استفاده از مظاهر اشرافی در توصیفات، زائیده محیط زندگی مرفه و اشرافی آن دو می‌داند و مقاله «طرز عنصری» از محمد غلام رضایی (۱۳۸۵) نیز تأثیر زندگی اشرافی در شعر عنصری را قابل توجه می‌داند. همچنین، مقاله «ابن معتر، و صفای چیره‌دست در وصف مظاهر طبیعت» از خدیجه محمدی درخشش و حمیدرضا عبدالمحمّدی (۱۳۸۸)، فقط به امیرزاده‌بودن ابن معتر اشاره کرده است که بیشتر عمر خود را در قصرها گذرانده بود اما مقاله‌های «بررسی تطبیقی اشعار مدحی عنصری و متنبی» (۱۳۹۲) و «بررسی تطبیقی مضامین امیر معزی و ابن معتر عباسی»، هر دو از احمد یلمه‌ها (۱۳۹۰) و «لحن حماسی در قصاید عنصری»، از مریم دشتی و محمدعلی صادقیان (۱۳۸۸) که درباره عنصری یا ابن معتر به رشته تحریر درآمده‌اند، به صبغة اشرافی شعر این دو شاعر اشاره‌ای نکرده‌اند. با وجود این، بررسی تطبیقی صبغة اشرافی در شعر عنصری و ابن معتر، تاکنون به‌طور مستقل بررسی نشده‌است.

۱-۳- ضرورت و اهمیت تحقیق

اهمیت چنین پژوهش‌هایی، در یافتن همانندی‌های اجتماعی - سیاسی دو جامعه، جست‌وجوی پل‌های ارتباطی دو ادبیات عربی و فارسی و بهره‌وری از نتایج آن در گسترش ادبیات تطبیقی است.

۲- بحث

مکتب اروپای شرقی ادبیات تطبیقی، از اصول مارکسیستی جدید در قرن بیستم نشئت گرفته است و شاید تطبیق این نظریه با ادبیات کلاسیک چندان متناسب نباشد ولی مباحث مطرح شده در این مکتب تطبیقی، با پژوهش پیش‌رو مطابقت بسیار دارد، چرا که این مکتب، قائل است که ادبیات روساخت جامعه است و اقتصاد و وضعیت اجتماعی

ژرف ساخت؛ لذا، ژرف ساخت‌ها باعث به وجود آمدن ادبیات می‌شوند. (پروینی، ۱۳۹۱: ۷۹) بر اساس این مکتب، هرگاه دو جامعه در درجه یکسانی از پیشرفت اقتصادی و اجتماعی باشند، این امر منجر به ظهور وجوه تشابه زیاد در ادبیات آنها می‌شود؛ بنابراین، این مکتب تطبیقی، به وضعیت اجتماعی و اقتصادی ادیب و جامعه نظر دارد و آن را عامل مؤثری در خلق ادبیات می‌داند. (همان: ۷۹) پژوهشگران این مکتب بر این باور بودند که ادبیات، بازتاب مسائل اجتماعی است. (جمال‌الدین، ۱۳۸۹: ۲۲)

در عرف بزرگان مکتب اروپای شرقی ادبیات تطبیقی، ادبیات فعلیتی است که جدای از جامعه نیست بلکه یکی از ابزارهای تعبیر اجتماعی است که جامعه در آن دیده می‌شود و این ادبیات، با تغییرات اجتماعی تغییر می‌یابد. آنها معتقدند که رابطه‌ای دو جانبه بین واقعیت اجتماعی ادیب و تولید ادبی او وجود دارد؛ به عبارت دیگر، واقعیت اجتماعی و اقتصادی، به صورت مستقیم بر اثر ادبی تأثیر می‌گذارد و آن اثر ادبی، واقعیت اجتماعی را به تصویر می‌کشد (پروینی، ۱۳۹۱: ۸۰)؛ بنابراین، تشابهات موجود در دو ادبیات مختلف را می‌توان تشابهات موجود در ژرف ساخت دو جامعه که منجر به پیدایش دو ادبیات مشابه شده‌اند، دانست. (همان، ۸۰) این پژوهش با تأکید بر شرایط اجتماعی و اقتصادی دو شاعر متمکن که در دو دربار ثروتمند غزنوی و خلافت مقتدر عباسی زیسته و خود نیز از بزرگان و ثروتمندان بوده‌اند، به مقایسه شعر آن دو پرداخته است تا نشان دهد که وضعیت مناسب اجتماعی و اقتصادی دو شاعر، بر تصویرپردازی آنها مؤثر بوده است.

۲-۱- نگاه‌های اجمالی به زندگی و شعر دو شاعر

۲-۱-۱- عنصری

«استاد ابوالقاسم حسن بن احمد عنصری بلخی، سرآمد سخنوران پارسی در دربار محمود و مسعود غزنوی و استاد مطلق در مدح و غزل بعد از رودکی تا زمان خویش است.» (صفا، ۱۳۶۸: ۱۲۸) آن‌طور که از دیوانش فهمیده می‌شود، دارای خانواده‌ای متمکن و ثروتمند بود که تمام عمرش در دربار محمود و مسعود غزنوی ثناگوی بوده و آثار زندگی اشرفی و زندگی در دربارهای مجلل، در اشعارش کاملاً آشکار است. خاقانی درباره او می‌گوید:

به معشوق نیکو و ممدوح نیک غزل گو شد و مدح خوان عنصری
شنیدم که از نقره زد دیگدان ز زر ساخت آلات خوان عنصری

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۹۲۶)

از این رو بود که در دستگاه پادشاه غزنوی، بازار شاعران چندان گرم بود که تا قرن‌ها بعد، شاعران بر ثروت و مکنت عنصری و فرخی رشک می‌بردند. (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۵۱)

عنصری، بر خلاف ابن معتر، پادشاه‌زاده به حساب نمی‌آمد؛ لذا، توصیفاتش از عناصر اشرافی، بیشتر مدح و ستایش درباریان بوده است و بنابراین، شمشیر سلطان محمود غزنوی را آینه‌ای می‌بیند که دانه‌های مروارید بر آن نشانده‌اند و یا به سان قطعه‌های الماس بر حریر:

آینه دیدی بر او گسترده مروارید خرد ریزه الماس دیدی تافته بر پرنیان
(عنصری، ۱۳۶۳: ۲۴۷)

شفیعی کدکنی معتقد است که «اگر کسی دیوان او را از نظرگاه تصویرهای شعری در مطالعه گیرد، رنگ اشرافی دید او را بسیار روشن و محسوس خواهد یافت؛ حتی محسوس‌تر از آنچه در شعر معاصران او است و شاید از باب تقرّب بیشتری است که وی داشته و مقام امیرالشعرايي که «ز رساخت آلات خوان عنصری» و نیز اینکه چهارصد غلام زرین کمر در خدمت داشت و هم از این باب که خود بازرگان‌زاده‌ای بهره‌مند از ثروت بوده است.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: ۵۳۲)

۲-۱-۲- ابن معتر

ابوالعباس عبدالله، فرزند معتر بن متوکل، در اواسط قرن سوم هجری قمری، از مادری رومی نژاد به دنیا آمد و پس از خلافت یک‌روزه خود در سال ۲۶۹ هـ ق، در سنین جوانی کشته شد. او به جز دیوان شعر، کتابی در «فن بدیع» نگاشته که اولین کتاب مهم و مشهور در این فن است. (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۱۵۳). همچنین کتاب «طبقات الشعرا» و رساله‌ای در محاسن و مساوی ابوتمام نیز از او باقی مانده است.

ابن معتر، در اکثر فنون شعر عربی طبع آزمایی کرده و در همه آنها استادی و مهارت خود را نشان داده است اما آنچه بیشتر بدان پرداخته، وصف موضوعاتی از قبیل شراب،

صید، معشوق و طبیعت است که در زندگی انباشته از عیش و نوش و ثروت و نعمت خود در کاخ‌های مجلل خلافت، با آنها سروکار داشته‌است. (الفاخوری، ۱۳۶۱: ۴۰۸) استاد شفیعی کدکنی معتقد است که آفرینش شعر با صبغه اشرافی، در ادبیات عربی به طور عام و ابن معتر به طور خاص، متأثر از شعر فارسی و فرهنگ ایرانی است. او می‌گوید: «ابن معتر، نوعی پرورش ایرانی و اشرافی داشت و به قول ابوالفرج اصفهانی، در میادین نور و بنفشه و نرگس و فرش‌های فاخر و آلات گزیده، پرورش یافته‌بود.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: ۲۹۳)

۲-۲- صبغه اشرافی در شعر عنصری و ابن معتر

۲-۲-۱- توصیف عناصر طبیعت با مظاهر اشرافی:

الف: آب

عنصری، قطرات شبنم و باران را در روزهای اولیه فروردین ماه که زمین را سرشار از گل‌ها و گیاهان می‌کند، دانه‌های مروارید می‌پندارد که در سطح زمین پراکنده شده‌است:

بساط ازرق بینی فراخ از شبنم بر آن بساط پراکنده لؤلؤ و مرجان

(عنصری، ۱۳۶۳: ۲۲۴)

بخار دریا بر اورمزد فروردین همی فروگسلد رشته‌های درّ ثمین

(همان: ۲۲۶)

هنگامی که ابن معتر در طبیعت می‌خرامد و شاهانه به گردش و گلگشت می‌پردازد، آن را با دیدی اشرافی توصیف و اجزای طبیعت را به طلا و جواهرات تشبیه می‌کند. او آنگاه که به تابش نور خورشید در سطح برکه خیره می‌شود، آن را به شکل زرهی طلایی می‌بیند:

غَدِيرٌ يُرْجَرُجُ أَمْوَاجَهُ هُبوبُ الرِّيحِ وَ مَرُّ الصَّبَا

إِذَا الشَّمْسُ مِنْ فَوْقِهِ أَشْرَقَتْ تَوَهَّهَتْهُ جَوْشِنًا مَذْهَبَا

(ابن معتر، بی تا: ۸۸)

«برکه‌ای که وزش باد صبا و دیگر بادهای، امواجش را می‌جنباند، هنگامی که خورشید بر فراز آن می‌تابد، گویا زرهی از جنس طلاست.» ابن معتر نیز بی توجه به قطره‌های زلال و

شفاف باران نبوده است و فروافتادن آنها را بر زمین، به سکه‌هایی تشبیه می‌کند که گاه ظاهر می‌شوند و گاه پنهان:

تَری مَوَاقِعَهَا فِي الْأَرْضِ لَا يَحْتَهُ مِثْلَ الدَّرَاهِمِ تَبْدُو ثُمَّ تَسْتَبِيرُ

(طراد، ۲۰۰۴: ۱۰۴)

«قطرات باران را می‌بینی که بر روی زمین می‌درخشند و مثل درهم‌هایی هستند که ظاهر می‌شوند و آنگاه پنهان می‌گردند.»

ب: باغ و گل‌ها و میوه‌ها:

عنصری در توصیف باغ، بویژه در ایام بهار، کاملاً تحت تأثیر زندگی درباری و فضای اشرافی است. رنگارنگی برگ درختان و گل‌ها را به کلبه و مغازه پارچه‌فروشی تشبیه می‌کند که تنوع رنگ پارچه‌های زیبا و ابریشم، زیبایی خاصی را در آن به نمایش گذاشته است. گل سو سن، گویا نقره سپید برداشته و عارض زیارویان را آراسته است و زمین این باغ، حله چینی بر تن کرده و از درختش، رشته گوهر آویزان شده است:

باغ همچون کلبه بزاز پر دیا شود باد همچون طبله عطار پر عنبر شود
سوسنش سیم سپید از باغ بردارد همی باز همچون عارض خوبان زمین اخضر شود
روی‌بند هر زمینی حله چینی شود گوشوار هر درختی رشته گوهر شود

(عنصری، ۱۳۶۳: ۲۴)

ابن معتر، باغ و بوستان را در فردای شبی بارانی به تصویر می‌کشد؛ باغی که به وسیله باران شسته شده است و در اثر تابش نور، سطح برگ‌های شسته، گویا درم‌هایی هستند که در سطح باغ پراکنده شده‌اند:

وَالرَّوْضُ مَغْسُولٌ بِلَيْلٍ مُمَطَّرٍ كَأَنَّهُ دَرَاهِمٌ فِي مَنْشَرٍ

(ابن معتر، بی تا: ۲۴۴)

«باغ که در شبی بارانی شسته شد، گویی درم‌هایی هستند که پراکنده شدند»

و گاهی باغ را به سان لباس عروس می‌بیند:

فی روضةٍ كحلّة العروسِ و خدمٍ كهامة الطاووسِ

(همان: ۴۷۵)

«در باغی همچون لباس عروس و در غلامان خدمتکاری که در زیبایی، مانند سر طاووس هستند.»

ابن معتر در توصیف طبیعت، تمام احساس خود را در اشعارش نمایان می‌کند و ویژگی‌ها، اشکال و رنگ‌های گوناگون طبیعت را با روح خود همسان می‌بیند. در توصیف گل‌ها نیز صبغه اشرفی را فراموش نمی‌کند؛ گل نرگس را با آن گوناگونی رنگ‌هایش که سفید، زرد و سبز را با هم دارد، به چشم‌های نقره‌ای مانند می‌کند که قطرات شبنم در کنارهایش، مانند اشک‌های عاشقی است که غم فراق و هجران او را دردمند کرده است (صولی، ۹۷۸: ۶۰۲) و «گل آذریون» را مانند جام عقیقی می‌داند که بر روی دسته صافی در دست ساقی نیک‌رفتاری است که در مجلس باده‌نوشی می‌بیند:

وطافَ بها ساقٍ أديبٍ بمبزلٍ كخنجرٍ عيارٍ صناعتُهُ الفتكُ
وَحَمْلَ آذريونَةٍ فوقَ أذنيه ككأسٍ عقيقٍ في قارتها مسكُ

(ابن معتر، بی تا: ۳۵۳ و صولی، ۱۹۷۱: ۱۹۳)

«ساقی نیک‌رفتار، با صافی خنجرگونه شخص عیاری که حرفه‌اش خونریزی است، آن را می‌چرخاند و گل آذریونی که بر روی دسته‌اش حمل می‌کند، مانند جام عقیقی است که مشک در ته آن است.»

و گل یاسمین در بالای شاخه‌های درخت، به سان تکه‌های طلایی خالص به نظر می‌رسد و درختان سرو، مانند پاره‌های زبرجد:

وَ ياسمينٍ في ذرى الأغصانِ منتظماً كقطْعِ العقیانِ
والسروُ مثلُ قطعِ الزبرجدِ قد استمدَّ الماءُ من تربة ندى

(ابن معتر، بی تا: ۴۷۳-۴۷۵)

«یاسمین در بالای شاخه‌ها، همچون تکه‌های طلایی چیده شده است. سرو، همچون شاخه‌های زبرجد است که آب را از خاک نمناک طلب می‌کند»

عنصری، مانند ابن معتر، از تشبیه گل‌ها به جواهرات که متناسب با فضای اشرافی است، بهره‌ زیادی نبرده و در ایاتی محدود، از این تشبیه استفاده کرده است. هنگام نوروز، نسیم در باغ با عود قماری عطر آگین شده است و بر کجاوه، گلبن عماری و گل زرد، مانند ستارگان طلایی و زرین می‌درخشد:

همی تا برزند هنگام نوروز نسیم باغ با عود قماری^۲

شود گلبن عماری و گل زرد چو کوب های زرین بر عماری

(عنصری، ۱۳۶۳: ۲۸۵)

بیشترین بهره‌ای که عنصری از گل‌ها در فضای اشرافی و وصف‌های شعری‌اش برده است، تشبیه اعضا و اجزای پیکر انسان به انواع گل‌هاست؛ البته این کار، یک مضمون پردازی کلیشه‌ای ولی متناسب با شیوه زندگی درباری و اشرافی اوست. در قصیده‌ای که در مدح «ابوجعفر محمدبن ابی الفضل»^۳ سروده، یکایک اعضای صورت ممدوح را به گل‌های معروف تشبیه کرده است. در اثر وزش باد بر ممدوح، پرنیان و زر و ارغوان همه جا را می‌گیرد و چشمان عبهر، به جادویی می‌پردازد و قدش، به درخت عرعر^۴ می‌ماند و بوستان و چهره‌اش، از گل سرخ و نرگس و شمشاد و ارغوان سرشار است (همان: ۱۵۷) عنصری به جای دیدن بنفشه، بنفشه‌زار را می‌بیند که مانند حریر سبز است و ریزه‌های نیل، بر روی آن ریخته شده است:

بنفشه زارش گویی حریر سبزی که نیل ریزه برو بر پراکندگی هموار

(عنصری، ۱۳۶۳: ۱۰۵)

«ابن معتر» از «میوه‌ها» نیز با صبغة اشرافی یاد می‌کند و آنها را به ظروف یا وسایلی از جنس طلا تشبیه می‌کند. «لیمو» و برگ‌های سبزش، روغن‌دان طلایی هستند که از مشک خالص و شراب، پر است:

كأنما اللیْمونُ لَمَّا بَدَا للعیْنِ فی أوراَقِه الخُضْرِ

مدهنٌ من ذهبٍ أطبقتْ علی زكیِّ المسكِ والخمرِ

(ابن معتر، بی تا: ۲۵۱)

«گویا، لیمو با برگ‌های سبزش، چون در جلوی دیدگان ظاهر می‌شود، روغن دان طلایی است که شراب و مشک ناب آن را دربر گرفته‌است.»

و در وصف انار، آن را مانند ظرفی می‌بیند که از یاقوت سرخ، پر شده است:

كَأَنَّهَا حُقَّةٌ وَإِنْ فَتْحَتْ فَصُرَّةٌ مِنْ فُصُوصِ يَاقُوتِ

(طراد، ۲۰۰۴: ۸۲-۸۰)

«و انارها در میان انارهای باز شده و سالم قرمز و زرد، از هر زیارویی برتر و زیباترند. گویی آن، حقه عطار است، اگر باز شود یا کیسه‌ای است که با یاقوت تزئین شده است.»

شاعر با تشبیه «انجیر» به طلا، گویا میان طبیعت و زندگی درباری و اشرافی پیوندی

ناگسستی ایجاد کرده و آن را در پاکی، به طلای خام مانند کرده‌است:

أَنِعْمَ بَتِينٍ طَابَ طَعْمًا وَ اِكْتَسَى حُسْنًا وَ زَانَ مَخْرَجًا مِنْ مَنْظِرِ
فِي بَرْدِ ثَلْجٍ، فِي نَقَا تَبْرِ، وَ فِي رِيحِ الْعَبِيرِ وَ طَيْبِ طَعْمِ السُّكَّرِ

(ابن معتر، بی تا: ۲۴۸)

«چه دلپذیر است، انجیری که طعمش لذیذ است و لباس زیبایی و کمال به تن کرده و مخرجش را آراسته‌است. در سردی برف، در پاکی طلای خام و در بوی عبیرآمیز و خوش طعمی شکر است»

دل‌بستگی ابن معتر به انواع و اقسام میوه‌ها اندازه‌ای بوده‌است که هر میوه‌ای را مانند طلا

و جواهر می‌دیده‌است، به طوری که «خیار» را با آن ظاهر و رنگ و ساقه به لوله‌های گردی تشبیه می‌کند که اصل آن از زمرد سبز است:

أَنْظُرُ إِلَيْهِ أَنَايِبًا مُنْضًى دَةً مِنْ الزَّمْرُدِ خَضِرَاءَ مَا لَهَا وَرَقٌ

(صولی، ۱۹۷۸: ۶۱۰)

«به خیار بنگر که گویا لوله‌های گردی از زمرد سبز است که برگ ندارند.»

ابن معتر تا اندازه‌ای از تشبیه بهره برده‌است که «نارنج» را در شکل و رنگ، به گویی از

طلای خالص تشبیه می‌کند که سوارکار آن را پرتاب کرده و در هوا معلق شده‌است (ابن

معتر، بی تا: ۲۹۶) و گاهی، فراوانی میوه نارنج را بر روی شاخه‌ها، به جعبه‌های عقیق تشبیه می‌کند که از مروارید انباشته شده‌است:

وأشجارُ نارنجٍ كأنَّ ثَمَارَهَا حِقَاقُ عَقِيقٍ مُلَيْنٍ مِـــــــنَّ الدَّرِّ

(همان: ۲۵۲)

«و میوه‌های درختان نارنج گویا جعبه‌های کوچک عقیقی است که از مروارید پر شده‌است.» ابن معتر، دوست دارد باده را در زیر سایه درختان انگور، با همراهی نازک تنان سروبالا بنوشد و در این گیرودار، خوشه‌های انگور را به ستارگانی از جنس مروارید تشبیه می‌کند تا مجلس باده نوشی‌اش کامل گردد:

كَأَنَّ عَنَّا قَيْدَ الْكُرُومِ وَ ظَلْمَهَا كَوَاكِبُ دُرٍّ فِي سَمَاءِ زَبْرَجـــــــدِ

(ابن معتر، بی تا: ۱۸۶)

«گویی خوشه‌های انگور و سایه‌شان، ستارگانی از مروارید در آسمانی از زبرجدند.» عنصری به اندازه ابن معتر، به توصیف گل‌ها و میوه‌ها با صبغة اشرافی نپرداخته‌است. ابن معتر، به‌عنوان یک شاهرزاده، از تمام نعمت‌های دربار منتفع بود و غرق در زندگی اشرافی با همه جلوه‌های آن؛ لذا، شیوه زندگی ابن معتر و میزان استفاده و انتفاع او از منافع و مظاهر زندگی اشرافی، از عنصری بیشتر بوده‌است ولی عنصری، گرچه از خاندانی متمکن برخاسته بود و از «نقره دیگدان ساخت»، شاهرزاده نبود که زندگی درباری، مثل ابن معتر، بر ذهن و فکرش غلبه کند تا همه اجزای طبیعت را طلا و نقره ببیند.

عنصری، میوه‌های نارنج را بر روی درخت، مثل ریختن سنگ‌گرف بر روی صفحه تیره زنگار دیده می‌بیند (عنصری، ۱۳۶۳: ۱۰۴) و چهره ممدوح را به‌سان حریر لطیف که برگ‌های لاله بر آن ریخته شده و گیسوان مشکین او بر ارغوان صورتش، حلقه حلقه بافته شده و آن را مانند لاله‌زار می‌بیند و یا بوستانی که از رنگارنگی انواع گل و لاله و عطر آگین بودن آنها، طبله عطار را به یاد می‌آورد:

لاله دارد توده توده ریخته بر پرنیان مشک دارد حلقه حلقه بافته بر ارغوان

تخت بزازست یا رب یا فروزان لاله زار طبل عطارست یا رب یا شکفته بوستان

(همان: ۲۳۷)

عنصری به مناسبت «جشن مهرگان»، فال آسمان و بوستان را می گیرد و آن را «نیک وقت» و «نیک جشن» می بیند که آسمان، فال پیروزمند دارد و بوستان، سرشار از نهال زرین است:

مهرگان آمد گرفته فالش از نیکی مثال نیک وقت و نیک جشن و نیک روز و نیک حال
فال فیروزی و زرست: آسمان و بوستان کان یکی پیروزه جامه است این دگر زرین نهال

(همان: ۱۷۰)

ج: باد

عنصری، باد نوروزی را بتگری می داند که از درخت، لعبتی (عروسکی) زیبا ساخته است:

باد نوروزی همی در بوستان بتگر شود تا ز صنعش هر درختی لعبتی دیگر شود

(همان: ۲۴)

و گاهی، آن را طبله عطار می بیند که سرشار از عنبر است و همه جا را معطر کرده است. تصور و ترسیم این فضا که از باد حاصل شده، به جز در صیغه اشرافی و درباری قابل تصور نیست:

باغ همچون کلبه بزّاز پر دیبا شود باد همچون طبله عطار پر عنبر شود

(همان: ۲۴)

ز توده نافه مشک و شمامه کافور شده نسیم صبا همچو طبله عطار

(همان: ۷۶)

عنصری گاهی، باد را با «صراف» که زر خالص می سازد، اشتباه می گیرد و گویا باد شمال با برگ های زرد درختان در مهرگان، همان کاری را می کند که صراف با نقره و زر:

بگذرد باد شمال ایدون که شناسی که او دست های ناقد زرست یا باد شمال

(همان: ۱۷۰)

گاهی، باد صبا در فصل بهار، سراپرده‌ای از زبرجد و مرجان در صحرا برافراشته‌است:
فکند شادروانی به دشت باد صبا که تار و پودش از زبرجد و مرجان

(همان: ۲۶۱)

ابن معتر نیز باد صبا را حامل مشک نرم و عنبر می‌داند که مناسب فضای قصرها و دربارهای مجلل است:

ثــــــــــــمَّ حَدَّتْ بِهَا الصَّبَا كَأَنَّهَا فِيهَا مِنَ الْبَرْقِ كَأَمْثــــــــــــــــــــــــالِ الشُّهْبِ

(ابن معتر، بی تا: ۴۴)

«سپس باد بهاری او را برانگیخت گویا در آن برقی بود مانند شهاب‌ها.»

كَأَنَّ الصَّبَا - بِهَا تُهْدَى إِلَيْهَا إِذَا جَرَّتْ عَلَى تُرْبِهَا، مَسْكَاً سَحِيقاً وَ عُنْبِراً

(همان: ۱۹۸)

«گویی باد صبا، هرگاه بر خاکش بوزد، مشکی نرم و عنبر برای او آورده‌است.»

د: آسمان (ماه، خورشید، رعد و برق، صبح، ستارگان، کهکشان)

عنصری چهره زمین را از فراوانی گنج و دینار محمود غزنوی، به توده‌ای از یاقوت سرخ و گلنار تشبیه می‌کند و هوا را به باغ ارم که از زیادی گل‌ها و شکوفه‌ها، رنگارنگ شده‌است:

ز عکس جامه رنگین، هوا چو باغ زمین ز توده یاقوت سرخ چون گلنار

(عنصری، ۱۳۶۳)

عنصری، خورشید را در نوروز، مانند لعبتی می‌بیند که نازکنان گاه، چهره خود را پشت ابر پنهان می‌کند و گاه، پرده از رخ می‌گشاید و مانند تاج نقره‌ای، از قله کوه می‌درخشد.

(همان: ۲۴) و در جایی دیگر، شاعر، آسمان را مانند «جام پیروزه‌ای» می‌بیند که از «بیضه عنبر» پر است و در برابر شاهنشاه قرار دارد. (همان: ۱۷۰) او در توصیف جشن سده، آسمان

را «معدن بیجاده» می‌داند که به وسیله «باد» بیجاده‌های خود را نازل می‌کند و یا به سان درختی زیبا و نورانی است که گاهی، مانند سرو بلند است و گاهی، به سان گنبدی از عقیق و زر:

اگر نه کان بیجاده است گردون چرا باد هوا بیجاده بار است

گهی ســرو بلند است و گهی باز عقیقین گنبد زرین نگار است

(همان: ۲۱)

صبغة اشرفی توصیف ماه، در دیوان ابن معتر کاملاً مشهود است. او هلال «ماه شوال» را «قایق نقره‌ای» می‌بیند که عنبر بر آن سنگینی می‌کند:

أهلاً بفـطـرٍ قـد أنـارَ هـلالَه فالآنَ فـا غـدُ عـلی المـدَامِ وَ بـکـرٍ
وَ انظُرْ إلیه کـزورقٍ مـن فـیضـة قـد أثـقـلـتـه حـمـولـةٌ مـن عـنـبـرٍ

(ابن معتر، بی تا: ۲۴۷)

«به عید فطر خوش آمد می‌گویم که هلال ماهش را روشن کرد. اکنون ای ساقی! صبحگاهان عزم باده کن. به آن هلال ماه بنگر که مانند قایق نقره‌ای است که بار مشک و عنبر بر آن سنگینی می‌کند.»

او گاهی، ماه را به داس نقره‌ای تشبیه می‌کند که ستارگان، مانند گل نرگس، اطرافش گردآمده‌اند و آنها را درو می‌کند. نقره‌ای بودن ماه ناشی از طرز فکر اشرفی ابن معتر است:

أنظُرْ إلی حُسنِ هـلالِ بـدا یهـتیک مـن أنـوارِ الحـندسـا
کـمـنـجـلٍ قـد صـویغَ مـن فـیضـة یحصـدُ مـن زُهرِ الدُّجـی نـرجسـا

(همان: ۲۷۸)

«به جلوه ماه نو بنگر که با انوارش آشکار شد و تاریکی را زدود. او همچو داسی است که از نقره ساخته شده و از ستارگان درخشان شب، گل‌های نرگس را درو می‌کند.»
و گاه تابش روشنی ماه بر زمین را همانند نقره گداخته‌ای می‌بیند که بر زمین ریخته شده است:

هـل لکَ فی لیلةٍ بـیضاءٍ مُقـمـرة کـأنـها فـیضـةٌ ذابـت عـلی الـبـ -- -- لاد

(همان: ۱۷۹)

«چه می‌گویی در باره شبی مهتابی که گویی بسان نقره‌ای است که بر سرزمین‌ها ذوب شده است.»

ابن معتر، توجه زیادی به ماه آسمان داشته است و مراحل مختلف آن را از هلال تا بدر کامل، در خیال اشرافی خود پرورانده است. او هلال ماه را مانند یک حلقه یا گردنبند عروس می بیند که بر پرده های تاریک شب، آشکاراست (همان: ۱۸۵) و گاه ماه بدر را «درهمی» می بیند که بر دیباجه کبود انداخته شده است. (همان: ۱۷)

علاوه بر ماه، خورشید نیز دستاویزی برای خیال شاعر گشته است و آن را به دیناری صیقلی تشبیه می کند (همان: ۶۷) و در جایی دیگر، مقابله خورشید و ماه را با تشبیه ملفوف آورده است؛ با این تعبیر که خورشید را در آسمان با روشنایی و نور ماه دو جام از طلا و نقره توصیف می کند:

لا سیمَا الشَّمْسُ و قد قَابَلَتْ بَدَرَ الدُّجَى فِي الْأَفْقِ بِالنُّورِ
كَأَنَّهَا تَلْ-----كَ وَ هَذَا مَعًا جَامَانِ مِنْ تَبْ-----رٍ وَ بُلُورِ

(طراد، ۲۰۰۴: ۲۱۴)

«بویژه زمانی که خورشید با نور خود، در افق با ماه مقابله می کند، گویی آن (خورشید) و این (ماه)، هر دو جام هایی از جنس طلا و نقره هستند.»

علاوه بر اجرام آسمانی، پدیده های آسمان نیز مورد توجه شاعر بوده است و اغلب صحنه ها را مانند یک تابلوی نقاشی شده در برابر دیدگان خواننده قرار می دهد. خط سیر درخشش آذرخش در آسمان را به سطرهای کتابی تشبیه می کند که با آب طلا نوشته شده است (طراد: ۲۰۰۴: ۷۲) و غرش رعد را به تصویر پادشاهی تشبیه می کند که در حال نطق است:

جَلَجَلَ رَعْدٌ مِنْ بَعِيدٍ كَأَنَّهُ أَمِيرٌ عَلَى رَأْسِ الْيَفَاعِ خَطِيبٌ

(همان: ۵۴)

«از دور، صدای غرش رعد، مانند صدای امیری است که بر بالای بلندی، در حال نطق است و فرمان می دهد.»

شاعر تنها نگاهش به آسمان نیست بلکه زمین نیز جولانگاه خیال شاعرانه او می‌گردد. ابن معتر، چهره «زمین» را پس از باریدن باران، به لباس منقش یا گوهر تشبیه می‌کند که رنگارنگ است:

جَلَا لَنَا وَجْهُ الثَّرَى عَنِ مَنظَرٍ كَالْعَصْبِ أَوْ كَالْوَشْيِ أَوْ كَالجَوْهْرِ

(همان: ۱۹۲)

«چهره زمین، منظره‌ای را برای ما به تصویر کشاند که گویا لباس رنگین یا منقش یا گوهری است. [که همه‌جا را رنگارنگ کرده است.]»

ستارگان آسمان، موضوع دیگری است که بارها شاعر از دید اشرافی خود بدان نگریسته است. او خوشه ثریا را در پایان شب که در نهایت درخشندگی است، به افساری تشبیه می‌کند که با نقره پوشیده شده است:

كَأَنَّ الثُّرَيَّا فِي أَوَاخِرِ لَيْلِهَا تَفْتُّ - - - حُ نَوْرٍ أَوْ لَجَامٍ مُفَضَّضٌ

(ابن معتر، بی تا: ۲۲۹)

«ستارگان پروین در پایان شب، مانند باز شدن شکوفه یا افساری نقره کوب است.» او «کهکشان» را نیز به جوی آبی تشبیه می‌کند که بابونه‌ها (ستارگان) در اطرافش باز شده‌اند و برگ‌های سفید بابونه در اطراف آن، نورانی و روشن به نظر می‌رسند و «ماه» هم مانند نیمه دستبندی است و ستاره پروین، مانند دستی که به آن اشاره می‌کند:

وَ كَأَنَّ الْمَجَرَ جَدُولٌ مَاءٍ نَوَّرَ الْأَقْحَوَانَ فِي جَانِبِيهِ

كَأَنَّ الْهَلَالَ نَصْفُ سِوَارٍ وَ الثَّرِيَّا كَفُّ تُشَيْرٍ إِلَيْهِ

(همان: ۴۷۱)

«کهکشان، مانند جویی است که گل‌های بابونه در اطراف آن باز شده‌اند و ماه نو، مانند نیمه دستبندی است و پروین، به سان دستی است که به آن اشاره می‌کند.»

۲-۲-۲- حیوانات و پرندگان

عنصری، در توصیف حیوانات، به اندازه ابن معتر از صبغة اشرافی استفاده نکرده است. رنگ اشرافیت در دیوان او، بیشتر به مدح و ستایش درباریان منحصر می‌شود و گستردگی و اشرافیت ابن معتر را ندارد؛ با وجود این، در توصیف شکار کردن محمود غزنوی باور دارد که دیدگان نخجیرها در روز شکار، از بس پیکان زرین شاه را دیده‌اند، طلایی شده‌اند:

ز بس که بیند پیکان شاه روز شکار به کوه زرین گشته‌است دیده نخجیر

(عنصری: ۱۳۶۶: ۶۷)

ابن معتر، نگاهی شامل و کامل به طبیعت اطراف خود داشته است و علاوه بر توصیف طبیعت صامت (آسمان و زمین)، طبیعت جاندار، یعنی حیوانات را نیز توصیف کرده است؛ البته توصیف او از حیوانات، بیشتر شامل حیواناتی همانند اسب، سگ، باز، کرکس و... می‌شود که در زندگی مرفه و اشرافی او حضوری پررنگ داشته‌اند. این حیوانات در زندگی اشرافی، ابزاری برای لهو و لعب و شکار کردن محسوب می‌شوند که در ادب عربی، در فن «طردیات» به توصیف آنها پرداخته می‌شود. «ابن معتر به این فن، زبانی زیبا و خیالی قوی می‌بخشد و تصاویری زیبا و جذّاب از صید و پی‌درپی آمدن فصول و حیوانات و پرندگان مانند سگ‌ها، اسب‌ها، بازها و پلنگ‌ها ترسیم کرده است». (شریف، بی تا: ۱۹۴)

شاعر چشم «باز» را به میخی طلایی تشبیه می‌کند که باعث کامیابی در شکار می‌شود. وجه شبه در این تشبیه، زردی و درخشندگی و مدور بودن است:

كأَنَّهَا فِي الرَّأْسِ مَسْمَارٌ ذَهَبٌ كَانَتْ لَنَا وَسِيلَةً فَلَمْ نَخِيبْ

(صولی، ۱۹۷۸: ۴۱۵)

«گویی چشم (آن باز) در سرش، میخ طلایی است که برای ما وسیله‌ای بود که ناامید (از شکار کردن) نشدیم.»

این باز شکاری، گاهی مانند یک فرمانروا، متکبر و دارای فخر و هیبت و شکوه است.

(همان: صص ۵۸۵ و ۴۲۳)

سگان شکاری که شاهزادگان و درباریان آنها را با قلاده‌های زیبا به شکار می‌بردند، از دیگر موضوعات و صف‌های ابن معتر است که تحت تأثیر محیط اشرافی و درباری و لهُو و لعب آنها سروده شده‌است:

وَقِيَدَتِ لِحَتْفِ الصَّيْدِ غُصْفٌ كَمِثْلِ قِدَاحِ الْبَارِيَاتِ نَحَائِفُ
 كَوَاسِبٍ إِذَا انْحَرَطَتْ مِنَ الْقَلَائِدِ خِلْتَهَا ترامی بها هُوجُ الرِّيَاحِ الْعَوَاصِفُ

(صولی، ۱۹۷۶: ۴۶۴ و نیز ر.ک: ابن معتر، بی تا: ۱۸)

«برای کشتن شکار، سگان نرم‌گوش باریک‌اندام را مانند تیرهای ره‌اشده با قلاده بردند. هنگامی که سگ‌ها از قلاده‌ها پشت سرهم روانه می‌شدند، گویی توفان‌های شدید آنها را به حرکت درآورده بود.»

۲-۲-۳- موسیقی و مضامین شاد

عنصری، مانند ابن معتر، از آلات موسیقی در مجالس باده و باده‌نوشی و فصل بهار نام برده‌است و صدای دُلنواز بلبل را به چغانه و مزمار (نی) تشبیه می‌کند که نوای موسیقار در برابر آن، بی‌ارزش است:

همی نشاط کند بلبل اندروگویی چغانه دارد در کام و در گلو مزمار
 نوای زیر و بم آرد ز خلق بی بم و زیر همی فسوس کند بر نوای موسیقار

(عنصری: ۱۳۶۶: ۱۰۴)

عنصری، مکان باده‌نوشی سلطان را غرق زر می‌بیند، چرا که در اثر شور و نشاط باده‌نوشی، هم‌پیاله‌های خود را غرق زر می‌کند:

آنجا که خورد باده ز شادی بچکد زر و آنجا که زند چرخ گشاده بشود دم
 پر لشکر شادی شود آفاق دمامم هر گه که دمامم کشد او رطل دمامم

ممدوح عنصری نیز با زورق، باده می‌نوشد و ماه در این بزم باده‌نوشی شاهانه، گاهی زورق زر می‌شود و گاهی گل:

بزورق باده گیرد شاه که گاه بروید گل ببزم و مجلس اندر
بصورت ز آرزوی دست او ماه همی گه گل شود گه زورق زر

(همان: ۷۱)

عنصری در توصیف معشوق که آن را از مضامین شادی و طرب محسوب کرده‌ایم، مانند سایر شاعران هم‌عصر خود، به وصف اعضای بدن آنها می‌پردازد و قد را به سرو بیجاده‌بر و مو را به عنبر و مشک و لب را به شکر تشبیه می‌کند که کفش مملو از زر و سیم است و بالاتر از آن، کان سیم و زر است:

پدید آرد آن سرو بیجاده‌بر همی گرد عنده-----بر به بیجاده بر
ز روی و ز بالا و زلف و لبش خجل شد گل و سرو و مشک و شکر
چو مایه برند از کفش زرّ و سیم کفش کان سیم است یا کان زر

(عنصری، ۱۳۶۳: ۵۱)

زلف معشوق عنصری، نافه در زیر دارد و هزاران لاله در زیر نافه آن شکسته شده که گویا همه جا را بهار کرده‌است:

نافه دارد زیر زلف اندر گشاده بی‌شمار لاله دارد زیر نافه در شکسته صد هزار

(همان: ۵۴)

گاهی عنصری، معشوقش را به «ماه» تشبیه می‌کند که چهره‌ای چون گل سرخ دارد و باده‌ای چون آفتاب به او می‌دهد (همان: ۳۲۸) و قامت معشوقه و ساقی را مانند شاخه درختی می‌بیند که برگش «درم» است و میوه‌اش «دینار»:

حکایت کند نرگس اندر چمن ز چشم ---م دلارام روز خ---مار
ز مینا یکی شاخ دیدی لطیف درم برگ آن شاخ و دینار بار
چو فیروزه بر آینه آبگیر بر آورده نیلوفر سازگار

(همان: ۳۳۱)

عذصری، در تو صیغ بزم سلطان محمود غزنویف بهترین و صف‌های اشرافی را ارائه می‌دهد که زیارویان دربار را به خورشیدچهرگانی تشبیه می‌کند که رنگ و روی بزّازان را دارند و بوی عطّار، گویا نقّاش، چهره‌شان را ترسیم کرده‌است و غمزه‌ای چون جادوان دارند و گرد چهره لاله‌گوشان، گیسوانی چون سنبل کشیده شده و مانند درختی می‌مانند که ساقه و اصلشان از نقره است و ثمره آنها از ارغوان. شمشیرهای زرّین، بر کمر بسته‌اند که یاقوت سرخ بر آنها نشانده شده‌است و دوالش زرکوب و زرین است:

منقش عالمی فردوس کردار	نه فرخار و همه پر نقش فرخار
بت-----انی اندرو کز خط خوبان	بگرد عارض و خورشید رخسار
بچ-----هر و غمزه نقاشند و جادو	ز رن-----گ و بوی بزازند و عطّار
از ایشان هر یکی همچون درختی	که سیمش اصل باشد ارغوان بار
زرّ و س-----سیم بر کردار پروین	کمر شمشیرها چون چرخ دوّار
ز مع-----لاقی کمرها هر دوالی	ز کوب‌هاش چون تیغی گهربار
گروه-----سی را کمر شمشیر زرّین	درّ و یاقوت رم-----انی پدیدار
دوالش دی-----مه نار است زرکش	می-----ان نار و گوهر-----ر دانه نار

(همان: ۱۹۳)

با تورق کوتاه دیوان ابن معتر، آگاهی وی از علم موسیقی آشکار می‌شود. شاعر گاهی با سرگرمی‌ها و تفریحات روزگار جوانی، خود را شاد می‌کند و خواننده را به غنیمت شمردن لذات دنیا فرامی‌خواند و میکده‌ها و محافل بزم باده‌نوشی را به همراه آلات موسیقی و نواختن انواع نغمه و غزل تو صیغ می‌کند. آشنایی و علاقه و فراوانی تو صیغات لهو و لعب، جز در سایه یک زندگی اشرافی و مرفّه، کمتر دیده می‌شود: «گویی که تمام مزاج و طبیعت پدرش به او به ارث رسیده بود یا بهتر است بگوییم که زندگی او در

قصرهای مرفهی بود که کسانی را که در آن زندگی می کردند، به عیش و نوش سوق می داد». (مروه، ۱۹۹۰: ۴۳) این است دربار ابن معتر از زبان خود شاعر:

عِنْدَنَا، سَيِّدِي! نَدِيمٌ وَ رِيحًا نُّ وَ كَأْسٌ وَ قَيْنَةٌ وَ حَبِيبٌ
وَ مَغْنًى يَقُولُ مَا تَعْجِزُ الـ أَلْفَاظُ عَنْهُ، حَلَوُ الْحَدِيثِ أَدِيبٌ

(ابن معتر، بی تابی: ۹۰)

«مولای من، نزد ما ندیم، گل ریحان و جام و کنیز آوازخوان و معشوقی است و آوازه خوانی شیرین سخن و ادیب که نغمه هایی می خواند که الفاظ از وصف او در مانده می شود.» ابن معتر در دیوان خود، از آلات گوناگون موسیقی نام می برد و آنها را به شکل زیبا توصیف می کند؛ وسایلی مانند نای، عود، چنگ، قانون، تنبور و مضراب مورد علاقه او بوده اند:

وَالدَّهْرُ فِي غَفْلَةٍ نَامَتِ حَوَادِثُهُ وَ تَبَهَّتْنَا إِلَى اللِّذَاتِ أَوْ تَسَارًا
أَمَا تَرَى أَرْبَعًا لِلْهَوِيِّ قَدْ جُمِعَتْ جُنُكٌ وَ عُوْدٌ وَ قَانُونٌ وَ مِزْمَارٌ

(همان: ۲۵۱)

«و روزگار در غفلتی است که حوادثش به خواب رفته و آلات موسیقی، ما را به سوی لذات (دنیا) می خواند. آیا چهار وسیله موسیقی را که در یک جا فراهم آمده اند، نمی بینی: چنگ و عود و قانون و نی؟»

ابن معتر، مهارت عجیبی در توصیف میخانه ها دارد. هم پیاله های خود را که آثار رفاه و اشرافیت در چهره شان آشکار است، توصیف و چشمان خمار آلود دائم الخمرها را مشاهده می کند و جام های باده که زیر نور خورشید می درخشند و باده کهنه را در خود دارند، از یاد نمی برد و به همراه خوشه های انگور و انواع میوه هایی که بساط نشاط را کامل کرده اند، چنان ترسیم می کند که گویا خواننده در مصاحبت آنها قرار دارد:

سَقَى الْمَطِيرَةَ ذَاتَ الظِّلِّ وَ الشَّجَرِ وَ دِيرَ عَبْدُونَ هَطَالًا مِنَ الْمَطَرِ
كَمْ فِيهِمْ مِنْ مَلِيحِ الْوَجْهِ مُكْتَحِلٍ بِالسَّحْرِ يُطْبِقُ جَفْنِيهِ عَلَى حَوْرِ

وَمَغْرَمٍ بِاصْطَبَاحِ الرَّاحِ نَادَمَنِي لَمْ تُبْقِ لِدَّتْهُ وَفَرَاً وَ لَمْ تَدْرِ
 مَا زِلْتُ أُسْقِيهِ مِنْ حَمْرَاءَ صَافِيَةٍ عَجُوزٍ دَسْكَرَةٍ شَابَتْ مِنَ الْكَبِيرِ

(همان: ۲۴۶)

«باران فراوان، سرزمین «مطیره» با درختان انبوهش و «دیر عبدون» را سیراب کنادا! چه بسیار زیارویی که با جادوگری، سرمه کشیده و پلک‌هایش را بر سفیدی چشمان درشت می‌بندد و چه بسیار عاشقی که برای صبحی زدن با من هم‌پیاله شد و لذتش، ثروتی برایم باقی نگذاشت. همواره به او باده‌ای سرخ و زلال و کهنه که از پیری گیسوانش سفید شده‌است، می‌نوشانم.»

ابن معتزدر وصف باده‌نوشی خود می‌گوید:

شَرَبْنَا عَصِيرَ الْكَرْمِ تَحْتَ ظِلَالِهِ عَلَى وَجْهِ مَعْشُوقِ الشَّمَائِلِ أُغِيدِ
 كَأَنَّ عِنَاقِيَدَ الْكُرُومِ وَ ظَلَّهَا كَوَاكِبُ دُرٍّ فِي سَمَاءِ زَبْرَجَدِ

(همان: ۴۹۶)

«باده را در زیر سایه درخت تاک و در برابر معشوقی بلندقد و نرم‌تن نوشیدیم. گویی خوشه‌های انگور و سایه‌اش، ستارگانی از مروارید در آسمان زبرجد هستند.»

ساقی نیز در توصیفات ابن معتز جایگاه ویژه‌ای دارد. او در توصیف ساقی می‌گوید:

فَقَامَ مِثْلَ قَضِيبٍ حَرَكْتَهُ صَبَابًا، حُلُوُّ الشَّمَائِلِ مَطْبُوعٌ عَلَى الْأَدَبِ
 يَزِفُّ كَأَسَاءَ بِمَنْدِيلٍ مُتَوَجِّهًا وَ رَأْسُهَا فِضَّةٌ وَالْجِسْمُ مِنْ ذَهَبِ

(همان: ۷۳)

«ساقی شیرین شمایل و مؤدب، مانند شاخه‌ای که نسیم صبا آن را تکان می‌دهد، ایستاد. جامی را که گویا تاج بر سر دارد و روی سرش نقره و بدنش از طلاست، تزئین می‌کند.»

و در جای دیگر می‌گوید:

و مُقْرَطَقٌ يَسْعَى إِلَى النُّدْمَاءِ بَعْقِيْقِهِ فِي دُرَّةٍ بَيَضَاءِ

(همان: ۴۹۴)

«ساقی قباپوش به هم پیاله‌های خود (شرابی) چون عقیق با (جامی) از مروارید سفید می‌دهد.»

۲-۲-۴- وصف قصرها و کاخ‌ها

عنصری در دیوان خود، از کاخ و قصر خاصی نام نمی‌برد، ولی در قصیده‌ای طولانی، عمارت و باغ خواجه حسن میمندی را به شکل زیبایی توصیف می‌کند و آن را به بهارخانه مشکبوی، تشبیه می‌کند که رنگ و روی آن، به نقاشی نقاش و بوی آن، به بارنامه عطار می‌ماند که سرشار از سیم و نقره و یاقوت است:

بهار زینت باغی نه باغ بلکه بهار	بهارخانه مشکبوی و مشکبوی بهار
ز رنگ صورت او کارنامه نقاش	ز بوی تربت او بارنامه عطار
چو گنج‌خانه پرویز روی تربت او	ز سیم نقره و زر مشت افشار
چو جام زرین کاندلر میان او عنبر	چو جام سیم-سین کاندلر میان او دینار

(عنصری، ۱۳۶۳: ۵-۱۰۳)

عنصری در قصیده دیگری، در خطاب به محمود غزنوی، قصر آن پادشاه را چنین

توصیف می‌کند:

بفر قصر تو شد خوب همچو عقد به در	هوای بخت و لب هیرمند و دشت لکان
اگر بدیدی نعمان سرای فرخ تو	ره سدیر و خورنق نکوفتی نعمان
بیویش اندر عطار هندوان عاجز	برنگش اندر نقاش چینیان حیران
بساط ازرق بینی فراخ از شبنم	بر آن بساط پراکنده لؤلؤ و مرجان

(همان: ۲۲۴-۲۲۲)

یکی از جنبه‌های شعر ابن معتز، و صف قصرها و کاخ‌ها است. ابن معتز در اشعار خود قصرهای «بسطام»، «ثریا»، «الرباب» و «الشجره» را توصیف کرده است. این کاخ‌ها، همگی در دوره عباسی مشهور بوده‌اند. زندگی اشرافی ابن معتز در این کاخ‌ها، بویژه در زمان

المعتضد بالله، بر فکر و اندیشه او کاملاً تاثیر گذار بوده است. ابن معتز در وصف قصر «بسطام» می گوید:

وَهَبْتُ سَلَامِي مَا حَيَّتُ لِمَجْلِسِ عَلِيٍّ قَصْرِ بَسْطَامِ أَمِيرِ الْمَجَالِسِ
مُطِيلٌ عَلَيَّ رَوْضِ أَنْبِقٍ كَأَنَّهُ مَقَادِمُ خُضْرٍ، فَوْقَ فَرْشِ عَرَائِسِ

(شریف: بی تا، ج ۲، ۲۷۵)

«مادامی که زنده‌ام، بر مجلسی در قصر بسطام که مهتر و بزرگ همه مجالس است، درود می فرستم؛ قصری در مکانی بلند و مرتفع که بر باغ‌های سرسبز و خرم مشرف است، گویی این باغ، فرش‌های سرسبزی است که بر فرش عروسان می گسترند تا عروسان از آن بگذرند.» و یا در وصف قصر «ثریا» می گوید:

حَلَلْتُ الثَّرِيَّا خَيْرَ دَارٍ وَ مَنْزِلِ فَلَا زَالَ مَعْمُورًا وَ بُورِكَ مِنْ قَصْرِ
فَلَيْسَ لَهُ فِيمَا بَنَى النَّاسُ مُشَبَّهٌ وَلَا مَا بَنَاهُ الْجَنُّ فِي سَالِفِ الدَّهْرِ

«بر قصر ثریا که برترین خانه‌ها و منازل است - همیشه آباد و پر خیر و برکت باد - فرود آمدم. این قصر نه در میان بناهایی که بشر ساخته است، همتایی دارد و نه در میان بناهای جنیان در دوران‌های گذشته.»

۳- نتیجه گیری

محیط زندگی و شیوه زندگی هر شاعر یا نویسنده‌ای، در شیوه تفکر و اندیشه‌اش، تأثیر غیرقابل انکاری به جا می گذارد. تأثیر محیط اشرافی و مجلل غزنویان بر عنصری و عباسیان بر ابن معتز، باعث شد که صبغه اشرافی، زیبایی‌ها، اشکال کاخ‌ها و قصرها، در شعر هر دو شاعر، پررنگ باشد. با دقت در دیوان هر دو شاعر و مقایسه تطبیقی بیت‌هایی که متضمن تصاویر اشرافی بوده، نتایج زیر به دست آمده است:

طبیعت گرایی در دیوان هر دو شاعر، با نگرش اشرافی گری ملموس و مشهود است؛ با این تفاوت که عنصری، عناصر طبیعت را در قالب مدح و ستایش ممدوح خود، وصف کرده ولی ابن معتز، عناصر طبیعت را با تشبیه آنها به وسایل فاخر و نفیس قصرها، بدون مدح و

ستایش آورده است. جلوه‌های زندگی اشرافی و شاهانه در دیوان ابن معتر، با توجه به اینکه امیرزاده بوده است، چشم‌گیرتر است. علاوه بر این، ابن معتر در وصف خمریات، طردیات و گنجینه‌های موجود در قصرها، از عنصری برتر است.

تفاوت عنصری و ابن معتر در اشرافی کردن عناصر تصویر شعر، از نظر میزان انتفاع هر کدام از دربارها و قصرها، کاملاً آشکار است. ابن معتر، خلیفه و پادشاهزاده و صاحب کاخ و قصر بوده است؛ لذا، تصویرهایش، اشرافی‌ترند. همین عامل، باعث شده است که ابن معتر، اثاثیه و وسایل منزلش و عناصر طبیعت را نیز به طلا و نقره و مروارید تشبیه نماید. انجیر را به طلا، نارنج را به جعبه عقیق، برگ‌های درختان را به درهم، ساقه خیار را به زمرد سبز و چشم نرگس را به نقره مانند کند.

یادداشت‌ها

۱- آذریون: نوعی از شقایق، گل نگونسار، آفتاب‌گردان ۲- عود قماری: یاقوت در معجم البلدان آن را موضعی در هند می‌داند و گوید عود بدان منسوب است ۳- ممدوح عنصری است که شناخته نشد (عنصری، ۱۳۶۳: ۳۹۲) ۴- درختی است از تیره عرعرها که اصل این گیاه از چین و ژاپن است و ارتفاع آن تا ۲۰ متر می‌رسد ۵- جسمی است سیاه ولی در طبیعت بصورت توده یا رشته و رگه یافت می‌شود و گردش سرخ یا قهوه‌ای است ۶- هرچه به آن چیزی آویزند.

فهرست منابع:

- کتاب‌ها

- ۱- ابن معتر، عبدالله. (بی تا). **دیوان**. بیروت: دار صادر.
- ۲- _____ . (۲۰۰۴). **دیوان**. تحقیق مجید طراد. بیروت: دارالکتب العربی.
- ۳- پروینی، خلیل. (۱۳۹۱). **الأدب المقارن** (دراسات تطبیقیة و نظریة). تهران: سمت.
- ۴- جمال الدین، محمد سعید. (۱۳۸۹). **ادبیات تطبیقی** (پژوهشی تطبیقی در ادبیات عربی و فارسی). ترجمه سعید حسام‌پور و حسین کیانی. شیراز: دانشگاه شیراز.
- ۵- خاقانی. (۱۳۷۳). **دیوان**، به تصحیح ضیاءالدین سجادی. تهران: انتشارات زوار.
- ۶- زرّین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۸). **با کاروان حله**. تهران: انتشارات علمی.
- ۷- شفیعی کدکنی، محمد رضا. (۱۳۶۶). **صور خیال در شعر فارسی**. تهران: آگاه.

- ۸- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۶۸). **تاریخ ادبیات ایران**. تهران: انتشارات ققنوس.
- ۹- صولی، ابوبکر محمد بن یحیی. (۱۹۷۸). **شعر ابن المعتز**. تحقیق یونس السامرایی. بغداد: وزارة الثقافة و الفنون.
- ۱۰- عنصری. (۱۳۶۳). **دیوان**. به تصحیح محمد دبیرسیاقی. تهران: انتشارات سنایی.
- ۱۱- الفاخوری، حنا. (۱۳۶۱). **تاریخ ادبیات زبان عربی**. ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: توس.
- ۱۲- مروه، محمدرضا. (۱۹۹۰). **عبدالله بن المعتز؛ خلیفه یوم و ليله**. بیروت: دار الکتب العلمیه.

– مقاله‌ها

- ۱- دشتی، مریم و صادقیان، محمدعلی. (۱۳۸۸). «لحن حماسی در قصاید عنصری». نامه پارسی. شماره ۳۸ و ۳۹، صص ۱۵۰-۱۷۴.
- ۲- دلشاد، جعفر و قربان‌نژاد، الهام. (۱۳۸۹). «مقایسه اشعار وصفی ابن معتز و منوچهری دامغانی». نشریه ادبیات تطبیقی. صص ۴۹-۶۸.
- ۳- غلامرضایی، محمد. (۱۳۸۵). «طرز عنصری». نامه فرهنگستان. ضمیمه شماره ۲۴، صص ۵-۸۳.
- ۴- محمدی درخشش، خدیجه و عبدالمحمدی، حمیدرضا. (بی تا). «ابن معتز، وصافی چیره‌دست در وصف مظاهر طبیعت». فصلنامه پژوهش ادبی (مجله ادبی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان). دوره ۴، شماره ۱۵.
- ۵- یلمه‌ها، احمد. (۱۳۹۰). «بررسی تطبیقی مضامین امیر معزی و ابن معتز عباسی». فصلنامه لسان مبین. شماره ۶، صص ۲۴۱-۲۵۹.
- ۶- _____ (۱۳۹۲). «بررسی تطبیقی اشعار مدحی عنصری و متنبی». مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان. سال چهارم، شماره ۸، صص ۳۱۸-۳۳۵.